بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هفتاد و نهم\_ 18 اردیبهشت 1401

[ادامۀ بررسی مقدمۀ اول]

به عنوان مقدمه در مباحث مربوط به علل اختلاف حدیث سه مطلب را بیان فرموده­اند، اولین مطلب این است که ببینیم از چه تاریخی احساس شد ما در تاریخ مشکله­ایی به نام اختلاف داریم که باید هم علل آن را شناخت و هم راه علاج را بیان کرد. از چه زمانی؟ فرمودند از همان زمان خود حضرت رسول که احادیث ایشان آرام آرام بین کسانی که مستقیم به حضرت دسترسی نداشتند، منتشر شد و این مطلب واضح شد که احادیث حضرت مثل قرآن محکم و متشابه دارد مثل قرآن، ناسخ و منسوخ دارد مثل قرآن؛ لذا از همان زمان تاریخ را باید جستوجو کرد

[دو مرحله تلقی احکام]

به همین منظور ایشان می­فرماید تمام انتشار احکام دینی و شریعت مقدسه در دو مرحله صورت گرفته است، در دو مرحله باید تجزیه و تحلیل شود، مرحلۀ اولی، مرحلۀ تلقی احکام است از رسول خدا صلی الله علیه و آله. و مرحلۀ دوم تلقی احکام از ائمۀ سلام الله علیهم.

[ریشه­های اختلاف حدیث در مرحلۀ اول تلقی احکام]

[بیان احکام توسط پیامبردر دو سطح]

در مرحلۀ اول که تلقی احکام از وجود مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم است به این نتیجه می­رسیم که حضرت در دو سطح احکام را بیان فرموده اند:

1. مستوای عام؛ برای همۀ مردم. صحابه را به عنوان مردمی که با حضرت روبرو بودند در نظر بگیرد و حضرت هم احکامی را برای آنها بیان کرده­اند و آن ها هم تلقی و منتشر کرده اند.
2. مستوای خاص؛ کأنّه حضرت یک درس عمومی و یک درس خصوصی داشته­اند که شاگرد این درس خصوصی فقط حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه است و بس.

حصیله و نتیجۀ این درس خصوصی کتاب­های متعددی است که شیعه به حضرت امیر المؤمنین منتسب می­داند و در بحث تاریخ حدیث مفصل بیان کردیم از جمله کتاب علی علیه السلام. حال در بحث دیات، در برخی از مباحث مربوط به بغاة و خوارج، و حتی تعبیر برخی از روایات ما این است که حتی ارش خدشۀ کوچکی در آن کتاب بیان شده است. کتاب علی، فقط در منابع ما معرفی نشده است، کما و بیش در منابع اهل سنت هم مشاهده می­شود.

از جمله اموری که مؤید این مطلب است که امیرا لمؤمنین سلام الله علیه بالخصوص مطالبی را می­نوشته و شاگرد اختصاصی حضرت رسول بوده است، روایتی است که ابن سعد در ترجمۀ امیرالمؤمنین سلام الله علیه نقل کرده است:

**قيل لعلي ما لك أكثر أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حديثا؟ فقال علیه السلام إني كنت إذا سألته أنبأني وإذا سكت ابتدأني**[[1]](#footnote-1)

اگر من سؤال می­کردم حضرت جواب می­داد و اگر هم سکوت می­کردم خود ایشان به من حرف­هایی را بیان می­فرمود. یکی از فضلا مشغول جمع­آوری روایات فقهی نبوی در منابع ما است از من درخواست کمک کرد، من گفتم هر کجا در روایات ما داشت فی کتاب علی آن را نبوی محسوب کن که پیامبر آن را به امیر المؤمنین سلام الله علیه املاء کرده است.

این مستوی الخاص که حتی کسانی مثل ابوحنیفه وشافعی در برخی از مسائل مربوط به احکام بغاة و خوارج به کلام امیر الؤمنین استناد می­کردند.

**و هذا یدل علی أن الرسول صلی الله علیه و آله کان یُعّد الامام علیّا لیکون باباً لعلمه و عِدلاً لکتاب الله**

این جلسۀ خصوصی برای امیر المؤمنین گذاشتند برای این بود که به مردم گفته شود آنی که باب العلم است، امیر المؤمنین است از این جا باید بگیرید.

ربط این موضوع به بحث ما چیست؟

می­فرماید فرق بین این دو مستوی بسیار واضح است.من مثالی می­زنم برخی اساتید بودند یک درس خارج عمومی داشتند، یک درس خارج خصوصی. فرق بین این دو درس هست، نمی­شود این دو را یکسان گرفت، گاهی صحابه درست حرف­های پیامبر را تلقی نمی­کردند، اگر یکی از شاگردان عمومی فلان استاد حرفی را به استاد نسبت دهد برای شما اطمینان بخش­تر است یا یکی از شاگردان درس خصوصی که مبانی دستش هست. طبیعتا این اولا از آن است. این مثال را برای تشبیه عرض کردم البته بلا تشبیه و تنظیر مطلب.

این­جا هم همچنین چیزی است، آن­ها گاهی کلمات را به درستی درک نمی­کردند وباید به باب علم نبی مراجعه می­کردند ولی مراجعه نمی­کردند و خود را مستقل می­دیدیند و همین باعث اختلاف در حدیث شیعه و سنی شد و همین باعث افتراق فقه شیعه و فقه اهل تسنن شد. اگر آن­ها خود را مقید می­دیدند به آنچه امیر المؤمنین در تفسیر سخن پیامبر بیان می­کند معتقد باشند، طبیعتا اییان اختلاف به وجود نمی­آمد. اگر آن کتاب علی در مرآ و منظر مردم بود، و اگر آن قرآن به خط امیرالمؤمنین که همین قرآن است، همین ترتیب نزول جمع آوری شده است و توضیحاتی امیر المؤمنین بیان کرده است و آن در دسترس مردم بود، خب این اختلافات بین فقه شیعی و فقه سنی به وجود نمی­آمد.

چه نواقصی آن­ها در کار حدیثی­شان بود؟ -برخی از این موارد را در بحث تاریخ نشر حدیث بیان کردیم-

اولین نقص منع از تدوین حدیث بود. دیدند برخی از احادیثی که آن­ها نقل میک­نند متعارض است و تعارض را نتوانستند حل کنند، گفتند اساسا اصل حدیث را منع بکنیم و آتش بزنیم کتب حدیثی را.

در ادامه نیز سهم­شان مناسب با کلمات پیامبر اکرم در هم جا نبود. لذا به این روز و روزگار افتادند، اعراض کردند از صحف و مصادر اهل بیت علیهم السلام و نیز راه و روشی که به درستی بتواند کیفیت فهم اختلاف را به این­ها برساند. ریشه­های اختلاف را بیان کند، نداشتند، این­ها باعث شد که بگویند ما حدیث را می­گذاریم کنار، منع از تدوین حدیث. آمدند به این وسیله مشکل را حل کنند، مشکل دیگری اضافه شد، موقیت ایجاد شد برای وضع و جعل حدیث. وقتی مردم به منبع صحیح حدیث و آّ زلال حدیث نبوی توسط مولا دسترسی ندارند، نوبت به آب­های گل­آلوده می­رسد و یا اشتباهات عمده­ایی که برخی از محدثان آن­ها داشتند و لو قصدشان جعل هم نبوده است در برخی موارد. لذا دو مرتبه مجبور شدند در قرن دوم سراغ تدوین حدیث بروند.

نوبت رسید به مالک و کتاب موطأ او. او هم به درستی نتوانست حق مطلب را ادا کند و طریقه­ایی علمی برای معالجعۀ اختلاف حدیث تبیین کند. این مرحلۀ اول که در دو مستوی بود.

[اختلاف حدیث در مرحلۀ دوم]

حال می­رسد به مرحلۀ دوم که دور نشر احادیث مخصوصا در زمان امامین صادقین علیهما السلام است که موقعیت نشر احکام فراهم بود، شاگردان متعددی که حضرت تربیت کرد و ما قبلا بیان کردیم ولزومی به تکرارش نیست. آنی که مهم است این است که همین راویان از امامین صادقین علیهما السلام خود متوجه اختلافات بین احادیث شدند. و این اختلافات به دو گونه بود:

1. **النوع الاول الاختلاف بین ما کانوا یسمعونه من الصادقین (علیهما السلام) عن الاحادیث المتداولة عند اهل السنة**

خب آن­ها مأنوس بودند با اهل تسنن. احادیث اهل تسنن را هم می­شنیدند، گاهی چیزی را از امام صادق می­شنیدند که با آن­ها مخالف بود.

**فالراوی الکوفی یری الاختلاف بین احادیثهما (علیهما السلام) و احادیث الکوفیین.**

در کوفه مدرسۀ حدیثی شیعه داشتیم و در همین کوفه مدرسۀ حدیثی و فقهی اهل تسنن که فقیهشان هم در مراحل بعد ابوحنیفه بود. این راوی که در کوفه زندگی می­کند در یک دانشگاه است. در این­جا حرف امام صادق را می­شنود و حرف مثلا ابوحنیفه را هم می­شوند. جری الاختلاف. این در خود مدرسۀ کوفی بین احادیث ما و احادیث آنها

**و هکذا الامر بالنسبة لأحادیث الحجازیین**. در حجاز هم درست است قدرت علمی در دست آن­ها بود، ولی راویان شیعه و شاگردان امام صادق و امام باقر علیهما السلام بودند، این­ها متوجه می­شدند که مالک یک چیزی را می­گوید و غیر مالک و این­ها یک چیز دیگر را می­گویند و اختلاف است. پس این­جا باید یک راهی برای حل معضلۀ اختلاف حدیث شیعی از حدیث سنی پیدا شود که چه کنیم؟

1. **النوع الثانی؛ الاختلاف الذی رأوه فی نفس الاحادیث الصادرة عن الائمة علیهم السلام و فتاواهم**

از خود امام صادق دو روایت می­بینند که به ظاهر با هم اختلاف دارد. چند سوال به وجود می­آید:

1. چرا اختلاف به وجود آمده است؟
2. چگونه این اختلاف را معالجه کنند؟ که بحث تعادل و تراجیح می­شود.
3. **قد یظهر تساؤلهم هذا من خلال عرض روایتین متعارضین علی الامام و سؤاله عن العلاج.[[2]](#footnote-2)**

گاهی خود دو روایت مختلف را می­دیدند، چه کنیم؟ مقبولۀ عمر بن حنظله را ببینید. گاهی می­آمد به امام می­گفت دو روایت از شما شنیده­ایم؛ یکی می­گوید خمر طاهر است و دیگری می­گفت خمر نجس است، چه کنیم؟ یعنی به صورت جزئی از امام سؤال می­کرد. نمی­گفت اگر دو حدیث متعارض از شما به ما رسید چه کنیم. بلکه به صورت جزئی حل تعارض را از امام درخواست می­کرد.

این دو نوع اختلاف که ببیان شد، یکی اختلاف بین احادیث مکتب ما و مکتب اهل تسنن و دیگری اختلاف در بین احادیث شیعی باعث شد که دست به قلم بشوند برخی از بزرگان شیعه در همان عصر کتابی در مورد تعادل و تراجیح حدیث بنویسند، که این­ها جزء اصلی ترین و اولین کتب اصولی در تاریخ می­شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

1. الطبقات الکبری[ط- دار صادر]، ج 2، ص 338. [↑](#footnote-ref-1)
2. ر.ک: تقریرات ، ص 156 تا 161. [↑](#footnote-ref-2)